

تقاضای اکید مردم ؛ مسئولین، پریشان را دریابند!

شاید به همین دلیل هم بود که با شروع سخنرانی ها عده ای مراسم را ترک کردند و راهی خانه هایشان شدند تا نشان دهند شعار دادن و وعده های تکراری و کلیشه ای و تعریف و تمجید از طبیعت دوستان، دردی بدتر از مرگ دریاچه است.

وقتی که هر سال در چنین ایامی، مردم می آیند و به جای نشان از احیای دریاچه، برق پلاستیک کشیده شده بر سیفی جات و انواع سبزیجات، گسترش و توسعه شبکه انتقال آب در مزارع و کشتزارها را می بینند، شنیدن حرف های تکراری بیشتر آزارشان می دهد. پس چاره ای جز رفتن و دور شدن از دریاچه بیابان شده را ندارند که حتی نشانی از بقایای مرده گیاهی و جانوری اش هم نمانده است.

دیدن صحنه های زیبای حضور مردم، ساز و آواز و تراکتها و پارچه نوشته ها، کنار تصویربرداری توسط ده ها عکاس و خبرنگار، قطعاً بیانگر عزم راسخ مردم و امیدواری آنان است. اما آسمان دریاچه تیره و تار است. در این فکر و خیال سیر می کردم که دوست عکاس و خبرنگارم گفت: بیا و با مردم و شرکت کنندگان گفتگو کنیم و از نظرات و دیدگاهشان گزارش تهیه کنیم.

شور و شوق کودکان و نوجوانانی که روی پارچه نقاشی می کشیدند و می نوشتند و خود گویای خواست و مطالبات مردم کازرون و همه طبیعت دوستان و عاشقان سرزمین زیبای مان ایران بود، باعث شد که به سراغ دختر خانمی بروم که به انگلیسی می نوشت پریشان دوست دارم (I love parishan). خودش را معرفی کرد، شمس زاده دانش آموز کلاس اول دبیرستان شهید دهقانی. گفتم چرا اینجا آمدی؟ گفت به خاطر پریشان، گفتم مگر تو دریاچه را دیده ای؟ گفت نه، ولی عکسش را دیده ام، زیبا بود، می خواهم دوباره از نزدیک زیبایی اش را ببینم.

به سراغ دیگر دوستان رفتم. پیرمردی به نام یخسنده که در بازارچه مغازه دارد

گفت به دنبال خواندن اطلاعیه در بازار و برای دفاع از دریاچه، امروز اینجا آمده ام تا بلکه دوباره پریشان جان بگیرد.

از یکی از عزیزان که تا دریاچه با دوچرخه رکاب زده بود خواستم خودش را معرفی کند گفت: محمدعلی جوویار و در بازارچه پارچه فروشی دارم. امروز اینجا جمع شده ایم تا به کمک دوستان از خدا بخواهیم تا دوباره دریاچه پر آب شودو سلامتی و نشاط به منطقه باز گردد.

شهروند دیگری به نام رمضان صلاحیان که از دیربان دلسوز و بازنشسته بود خود را از گروه دوستداران کازرون معرفی کرد و گفت: هنوز امیدوارم که دریاچه دوباره احیا شودو لطف خدا شامل حال این مردم و این شهرستان شود. خانم قربانپور که آرایشگر بود و در رشته های مختلف ورزشی از قبیل بدن سازی، کاراته ..و. فعالیت دارد نیز بیان داشت که این دریاچه با همکاری مردم دوباره جان می گیرد و از مسئولین خواستار توجه و رسیدگی به وضعیت بحرانی آن شد.

برخی واژه ها معنا و مفهومی خاص دارند که بیانشان پیش از هر کس و هر رنج نامه، می تواند از وخامت شرایط و دردها بگوید و روشن ترین و بگامی کامل ترین پیام را می رساند. به همین دلیل وقتی تراکت فراخوان با عنوان "عبادت از پریشان" در سطح شهر پخش شد

و در سایت ها و نشریات محلی اطلاعیه آن منتشر شد، بسیاری از شهروندان برای شرکت در آن، خودشان را آماده کردند. هر چند واژه عبادت را برای دیدار دوست و یا عزیزی که در بستر بیماری است به کار می بریم، اما حال و روز دریاچه پریشان، بی شک به گونه ای است که به جای بیمار، باید همچون جان داده ای به آن نگاه کرد.

همین شرایط هر کدام از شهروندان را به فکر فرو می برد که پریشان امروز که بیابانی خشک و مرده است را جز با امیدواری نتوان دریاچه خواند و دیدار از این منطقه، جز با عشق و یاد خاطرات گذشته، ممکن نیست. دیداری تلخ و ناگوار که دیدن صحنه های آزار دهنده اش بیش از پیش هر بازدید کننده ای را مأیوس می کند. اما امید و امیدواری، موجب ایجاد انگیزه و کشاندن هزاران شهروند کازرونی و صدها مهمان از دیگر نقاط به این همایش گردید.

پس پیرو فراخوان گروه ها و فعالان محیط زیست و اجتماعی، روز جمعه دهم بهمن ماه شماری از مردم راهی روستای زوالی (پل آبگینه) شدند. رأس ساعت ۷و نیم همایش پیاده روی آغاز شد. مردوزن، پیرو جوان، دانش آموز دانشجو، فرهنگی و دانشجویی، کارمند و کشاورز، بازاری و کارگر، شهری و روستایی، شانه به شانه هم با شور و شوق به طرف دریاچه حرکت کردند. هر کس سخنی می گفت، اما زبان گویا و درد پریشان، صحنه های ناخوشایندی بود که طی این چند سال هنگام عبور حامیان و حافظان محیط زیست و مدافعان تالابها، مدام تکرار می شوند تا بگویند مردم می آیند، شور و شوق، عشق، اراده قوی و آهنگین و حامیان راستین وجود دارند، اما مسیرها و راه های رسیدن خون به کالبد دریاچه مسدود است.

یقیناً همه شرکت کنندگان در مراسم عبادت از پریشان، دریاچه را ندیدند اما آب شیرین و خنک آن را که در جوی آبی روان شده بود دیدند و این یکی از صحنه های آزار دهنده و موانع سر راه احیای دوباره دریاچه ماست. با دیدن این جوی آب، آدم یاد فیلم و سریالها می افتد که وقتی کسی یا دوستی به ملاقات و عبادت بیمار در حال اغما و فرورفته در کما می رود، قطرات اشک از چشم بیمار جاری می شود.

اما کاش این جوی آب، همانند اشک جاری از چشم دریاچه پریشان می ماند که با دیدن دوستان و دوستدارانش جاری شده بود. حیف و صد افسوس که دریاچه توان اشک ریختن هم ندارد. آنچه که می بینید کشیدن شیره جان دریاچه توسط تلمبه هاست. تلمبه هایی که صدایشان روزی چون ۱۳ بهمن ماه (روز تالاب ها) و هنگام پیاده روی دهم بهمن ماه هم قطع نمی شود. شاید تنها زمانی که بسیاری از مهمانان و مردم، تحمل دیدن سبزی و درختان را ندارند، عبور از کنار باغچه و مزارعی است که اختصاص به کاشت کلم، کاهو، فلفل و... دارند و با خالی کردن آب دریاچه آبیاری می شوند.

قسمت اول

جناب آقای علی بابا ربیعی، لطفا از خودتان بگوئید؟

با سلام و تشکر از روزنامه ی طلوع که به من لطف کردید. من سال ۱۳۰۶در کازرون متولد شدم. تحصیلاتم در کازرون و شیراز بود. از مهرماه ۱۳۲۸ شغل شریف آموزش گاری را انتخاب کردم و پس از ۳۲ سال خدمت در سال ۱۳۶۰ بازنشست شدم. تحصیلات دانشگاهی ام در رشته علوم تربیتی چهار سال در دانشسرای عالی تهران بود که در کنکور آن رتبه اول استان فارس شدم. سال ۱۳۳۶ با خانم پروین اقبالی کازرونی ازدواج کردم که نمره آن ۲ فرزند دختر ۲ پسر می باشد که همگی پزشک در تخصص های مختلف هستند.

در دوران خدمت علاوه بر تدریس، چند سال مدیر دبیرستان های مختلف در کازرون و مشاور مدارس شیراز بودم. دریافت نشان درجه ۲ فرهنگ از وزارت فرهنگ آن زمان به خاطر احراز مقام نمونه رئیس دبیرستان ها و مسئول سپاه

دانش و شهردار کازرون از جمله فعالیت های اینچنانب بوده است. پس از بازنشستگی به نویسندگی روی آوردم و تاکنون ۱۳عنوان کتاب را تألیف کرده ام که از زیر چاپ خارج شده است.

چه مدت شهردار بودید و از آن چه خاطره ای دارید؟

در سال ۱۳۴۷ که مسئول سپاه دانش بودم انجمن شهر کازرون بدون اطلاع قبلی مرا به سمت شهردار شهر کازرون انتخاب نمود با اینکه چندان راضی نبودم پذیرفتم و در شهرداری مشغول کار شدم. نخستین کار من احضار کلیه کارمندان شهرداری در دفتر کارم بود. ضمن معرفی و آشنایی با کارمندان طی سخنانی کوتاه گفتم دوستان تقاضای می کنم که هر کس وظیفه خود را به خوبی و خوشرویی انجام دهد و هدیه یا چیزی (رومیزی و زیر میزی) از ارباب رجوع قبول نکنند. من هم هیچ چیز به هیچ عنوان از کسی نخواهم گرفت. بیچاره ها من با این سخنان نان آن ها را آجر کردم و نمی دانستم که در شهرداری غیر از حقوق بخور و نمیر در آمد دیگری هم وجود دارد. در شهرداری روزی بیش از ۱۰ساعت کاری می کردم و کار مردم را با خوشرویی انجام می دادم و بسیار خوشحال بودم که کار مردم را به راستی و با سرعت انجام می گیرد.

چند ماهی گذشت تا یک روز که من در اطاق جناب فرماندار محترم بودم و با یکم صحبت می کردم ایشان که پیرمردی بود کوشو میز خود را بیرون کشید و گفت هر کس شهرداری شود لاقال ۱۰یا ۲۰ هزار تومان در کشو میز من می گذارد. (در آن زمان ۱۰یا ۲۰هزار تومان پول زیادی بود.)

کاری که من هرگز فکر آن را نکرده بودم چیزی نگفتم در حالی که از او (فرماندار) به شدت متنفر شده بودم اطاقش را ترک کردم و با خود گفتم من که جز حقوق ۲۵۰۰تومانی چیزی ندارم و این پول به زحمت می تواند هزینه زندگی مرا تأمین کند چه رسد به این که بخوام باج هم بدهم (از روزی که شهرداری شدم تعادل هزینه خانه ام به هم خورد هزینه خانه به خاطر رفت و آمدها، بیشتر از حقوقم شده بود)باری آن روز گذشت و من

از شهروندی که فرزند نوزادش را در آغوش داشت خواستم خود را معرفی کند. گفت: محمدجعفر چرخ انداز، شغل آزاد، به همراه خانواده ام آمده ام و به هدف تلاش برای احیای دریاچه پریشان که یکی از زیباترین و بزرگترین دریاچه های آب شیرین ایران و خاورمیانه است در این مراسم شرکت کردم. از مسئولین می خواهم که همت کنند و هر چه زودتر با انتقال آب از سد نرگسی، ماه امیدواری همشهریان گردند.

خانمی به نام پور پولاد که خانه دار هستند نیز هدف از عبادت از پریشان را در راستای توجه دادن مسئولین و کم آبی شهرمان بیان نمود و خواستار برنامه ریزی برای انتقال آب از سد در حال احداث نرگسی شد. وی اضافه نمود که همه ما دعا می کنیم و از خدا می خواهیم که کمک کند، اما باید این مشکل به طور ریشه ای برطرف شود.

از دانش آموزی به نام علیرضا قخلو که کلاس اول بود و صورتش را نقاشی کرده بود پرسیدم چرا اینجا آمده ای؟ گفت به خاطر پریشان، گفتم شخصیت نقاشی صورت ت چیست؟ گفت گربه. گفتم ای کاش ماهی کشیده بودی، چرا که دریاچه ها ماهی دارند ولی گربه همیشه دنبال خوردن ماهی هاست. و اما همه گروه ها و انجمن ها، سخت و با جان و دل برای برگزاری همایش عبادت از پریشان تلاش کرده بودند که قابل تحسین است. اما گروه نوای حامیان جوان شهر سبز به نوعی برنامه های متنوعی داشت. همین امر هم باعث شد به سراغ مسیب زاده معسول این گروه بروم که گروهش را این چنین معرفی کرد: ما حدود ۵۰عضو رسمی و در حدود ۳۰۰عضو همراه و همکار غیررسمی داریم. در مورد نوع فعالیت هایشان به مناسبت روز تالابها نیز اظهار داشت که علاوه بر تهیه پارچه نوشته و ایستگاه نقاشی، اعضا در تهیه برخی غذاهای سنتی، ترشیجات، شیرینی و پخت نان در محل و صنایع دستی اقدام نموده اند که توجه بسیاری از حضار را جلب کرده بود.

یقیناً این گردهمایی و تجمع مردمی که موجب شرکت و حضور تنی چند از مسئولین محلی و مدیران ادارات کل استان و فعالین محیط زیست کشور گردید، بار دیگر نشان از هوشیاری و مسئولیت پذیری مردم فهیم و آگاه کازرون دارد که بیش از این تحمل تخریب و ویرانی یکی از مناطق زیبای ایران و استان را ندارند و از همه متخصصین و دلسوزان به ویژه معاون رییس جمهور و رییس سازمان

حفاظت از محیط زیست خانم ابتکار و مسئولین در استان می خواهند که به یاری طبیعت دوستان، مردم کازرون و مدیریت زحمتکش حفاظت از محیط زیست شهرستان مهندس خداپرست و مهندس کاظمینی چهره برجسته و کارشناس محیط زیست و گروه ۱۳فروردین و دیگر تشکل ها در راستای احیای پریشان بشتابند و بکوشند تا عبادت از پریشان به نجات آن بیجانماد و دوباره شاهد زندگی در این تالاب زیبا باشیم.

گزارش از:منوچهر حبیبی - علیرضا گلچین

گزارش اختصاصی طلوع

پیاده روی بزرگ مردم کازرون به مناسبت روز تالاب ها

مدیر کل حفاظت محیط زیست استان فارس:

میزان اعتبار مورد نیاز برای عملی شدن انتقال آب به تالاب پریشان ۵۸میلیارد تومان است که باید تأمین شود



به مناسبت روز جهانی تالابها جمعه ساعت ۸صبح برنامه پیاده روی عبادت از پریشان در روستای زوالی انجام شد در این برنامه که با حضور چشم گیر مردم وجمعی از مسئولین صورت گرفت مردم در این روز با شکوه به هر شکل ممکن عشق و علاقه خویش را نسبت به دریاچه نشان می دادند. صدای ساز و سوراو دهل از یک سو و بازیهای محلی و چوب بازی جوانان و در کنار آن ها آشنزی سنتی و پخت نان محلی ،نمایشگاه عکس و گروه سرود و نقاشی کودکان و رنگ آمیزی صورت ها با پرچم کشورمان مشهود بود.در این برنامه مردم خواهان احیای تالاب پریشان که در کنواسیون رامسر به عنوان تالاب بین المللی ثبت گردیده است و در تقسیم بندی مناطق جزء منطقه حفاظت شده محسوب می گردد، شدند.

در پایان دعا برای احیای دریاچه پریشان خوانده بود.

در حاشیه این همایش دکتر احمد علی کیخا معاون سازمان محیط زیست کشور در امور طبیعی و تنوع زیستی گفت: آنچه برسر این تالاب و دیگر تالاب های استان فارس آمده است نتیجه اقدامات اجرایی طرح هایی است که پیرامون تالاب ها از جمله ایجاد سداها، توسعه کشاورزی بی ضابطه و حفر چاه هاست.

وی افزود: برای بهبود وضعیت تالاب های استان فارس در سال آینده ردیف بودجه ای مستقل برای احیا در نظر گرفته شده است که در سال آینده اعتباری افزون بر دو و نیم میلیارد تومان خواهد بود.

کیخاگفت: رویکرد دولت نسبت به تالاب ها رویکرد خوبی است اما این رویکرد دولت بدون مشارکت های مردمی موفقیت پذیر نیست باید مردم مثل خیلی از کارها که درسرنوشت خود تصمیم گیری می کنند در محیط زیست هم با تقویت تشکل ها در بخشی از تصمیم گیری ها سهم داشته باشند.

مدیر کل حفاظت محیط زیست استان فارس هم گفت: مهمترین کاری که برای احیای تالاب پریشان در دست اجرا داریم انتقال سالیانه ۱۰میلیون متر مکعب آب از سد در حال احداث نرگسی به این تالاب است.

حسینعلی ابراهیمی کارنامی گفت: میزان اعتبار مورد نیاز برای عملی شدن انتقال آب به تالاب پریشان ۵۸میلیارد تومان است که باید تأمین شود. وی گفت در سفر آقای نوخبت معاون رییس جمهوری به استان فارس قول داده شد که این اعتبارمورد نیاز تأمین شود تا این مشکل حل شود.

مصاحبه اختصاصی

علی بابا ربیعی: من هم شهردار بودم

به شغل خود(آموز گاری)ادامه دادم.

پس از دو سه سال در کنکور دانشسرای عالی شرکت کردم و از فارس رتبه اول کنکور شدم و مدت چهار سال در دانشسرای عالی تهران تحصیل کردم و دوباره به کازرون بازگشتم که قصه شهرداری پیش آمد و من شهردار شدم.

پس از چند ماه که شهردار بودم روزی با رئیس شهربانی کازرون سرهنگ هنر در خیابان قدم می زدیم او به من گفت: شما هر وقت به شیراز رفتید سری به ساواک بزنید تو را خواسته اند اما فوریت ندارد. پس از چند روز چون با جناب استاندار کار اداری داشتم به شیراز رفتم و ساعت ۷صبح به اداره ساواک مراجعه کردم نگهبان کردی ۴۰ساله قوی و نیرومند از من پرسید چکار دارید؟ خود را معرفی کردم او مرا به سالتی مبله راهنمایی کرد کسی در سالت نبود من در اطراف دیوارها و سقف و کف اطاق با دقت نگاه کردم.

به جز یک قالی بزرگ کف سالن و چند مبل تمیز چیزی ندیدم. پس از چند دقیقه مردی بلند قامت با لباس شخصی وارد سالن شد و نزد من نشست و گفت شما شهردار کازرون هستید؟ گفتم بلی. و من از او پرسیدم افتخار آشنایی با چه کسی دارم؟ او گفت من سرهنگ احمدی هستم. بعد او چند برگ کاغذ به من داد و گفت هر چه می پرسم شما جواب را بنویسید. گفتم به چشم. پرسید شما چه فعالیتی کرده اید که به سمت شهردا رانتخاب شده اید؟ گفتم فعالیتی نداشتم. انجمن شهر که قبلا مرا می شناختند بدون اطلاع خود مرا انتخاب کردند حتی با من هم مشورت نشده بود.

سرهنگ احمدی از روز تولد من تا به امروز وضعیت من را کاملاً می دانست. او اسم چند نفر از همکلاسی های سال های ۲۷ و ۲۸ که من دانش آموز دانشسرای مقدماتی شیراز بودم یادآوری کردو گفت آیا این ها را می شناسی؟ گفتم بلی در سال های گذشته همکلاسی بودیم. گفت: آیا آن ها توده ای بودند گفتم بلی خودشان می گفتند که توده ای هستیم. گفت پس چرا شما توده ای نشدید گفتم خودشم نمی آمد. گفت آن ها کجا هستند؟ گفتم پس از فراغت از تحصیل تا حالا (سال ۲۸ از آن ها اطلاعی ندارم). این مصاحبه ۴ ساعت طول کشید و بعد از من اظهار رضایت نمودو من به کازرون بازگشتم و به کارم ادامه دادم.

روزی یکی از معتمدین محل در شهرداری به دیدنم آمد و گفت: آقای شهردار آمده ام تا با شما معامله ای کنم. چون او را می شناختم گفتم هر امری داشته باشید که از عهده من برآید با کمال میل انجام می دهم. او چند برگ (قبض) از جیش در آورد و گفت این قبض ها را بردارید و نصف و چه آن را به من بدهید و نصف دیگرش مال شما باشد.

می دانستم قبض ها چیست. گفتم برای چه این کار را بکنم؟ گفت برای این که مردم به پول احتیاج دارند و به نصف قیمت هم راضی هستند (قبیل از این که من به سمت شهردا رانتخاب شوم از وسط شهر خیابانی با طول ۲کیلومتر کشیده بودند و خانه هایی که در مسیر خیابان بود خراب کرده بودند و به مردم خانه خراب قبض داده شده بود که هر وقت شهرداری پول داشت به آن ها بپردازد) من با علم و اطلاع از این موضوع مسئول حسابداری را خواستم و گفتم موجودی شهرداری چند تومان است؟ حسابدار رفت و برگشت و گفت شصصد هزار تومان. گفتم آن پول را به نسبت تقسیم کن و از این قبض ها کم کن و به این آقای محترم بده. مراجعه کننده با حیرت نگاهی کرد و گفت اقربن بر شما و رفت.

روزی مامور خوانند کنکور آب خانه های شهر به دفتر من آمد و گفت شهردار عرضی دارم اجازه می فرمایید؟ گفتم هر چه مایلی بگو. او گفت دیروز کنکور آب خانه شما را خواندم. آب به اندازه حد نصاب مصرف



نکرده اید و باید جریمه شوید چه اجازه می فرمایید؟ گفتم برو و طبق مقررات به وظیفه ات عمل کن. بعد پرونده دو نفر از شهرداران سابق را خواستم و به آن ها نگاه کردم دیدم هر کدام صد تومان بابت مصرف آب خانه به شهرداری بدهکار هستند.

روزی یکی از حاجیان محترم کازرون به دیدنم آمد و سلام کرد او از آشنایان دور من بود. او را خوب می شناختم جوابش دادم و پرسیدم آیا کاری دارد؟ وی گفت: در پشت باغ من زمینی است که جزئی از باغ است اگر اجازه دهید می خواهم آن زمین را ضمیمه باغ کنم می دانستم چه می گوید.

آقای حاجی باغی داشت که درون شهر بود و در پشت آن باغ زمینی بود تقریباً به عرض ۵۰متر و به درازای ۴۰۰متر چسبیده به دیوار باغ در مجاورت یک خیابان عبوری بود که به خارج از شهر امتداد داشت. گفتم آقای حاجی آیا شما سندی در این مورد دارید؟ او گفت بله سند باغ موجود است. گفتم سند را بیاورید او رفت و سند باغ را آورد آن سند را مطالعه کردم اسمی از زمین پشت باغ در آن نبوده او گفتم زمین مال شما نیست گفت شما چقدر سخت می گیرید من می خواهم آن زمین را تقسیم بندی کنم خانه بسازم گفتم آقا این زمین مال شما نیست که در آن خانه بسازید.

رفت و با یک نماینده انجمن شهر نردمن آمد و گفت آقای شهردار آن زمین را قواره، قواره می کنیم دو قواره آن زمین هم مال شما باشد. گفتم خلاف نمی کنم و زمین هم نمی خواهم. پس از بحث زیاد حاجی به پشتیبانی نماینده انجمن شهر گفت: پس نصف آن زمین برای شهرداری گفتم آقا تمام آن زمین مال شهرداری است چرا نصف آن!

مدتی گذشت و شهردار بودن من تمام شد. پس از چند سال دیدم آن حاجی تمام آن زمین را تصرف نموده و چندین خانه ساخته است. **ادامه دارد**